

تا خود را از هرچه غیر علمی است برهانی

# فلسفه گردش هستی در اشکال مرگ و زندگی به بیان علوم



پروفیسور رضا آیرملو

فلسفہ گردش هستی در اشکال مرگ و زندگی

به بیان علوم

چاپ و انتشار در ایران آزاد است

---

فلسفه گردش هستی در اشکال مرگ و زندگی

چاپ اول: پائیز سال 2017

با گرامیداشت همراه گرامی ام آقای مهندس اسماعیل اوجی که حتی با وجود ناراحتی چشمشان کار کنترل غلطهای چاپی این کتاب را رها نکردند.

## فهرست مندرجات

	سرآغاز	7
	بخش اول- زندگی و مرگ به بیان علم و فلسفه	25
	<b>فصل یک- "از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود؟"</b>	27
	علم و فلسفه تنها مرجع قابل اعتماد بشر اند	27
	پیدایش جهان و انسان به تبع قوانین ذاتی و درونی ماده	49
	از کجایی آئیم؟	59
	وحدت وجود ماده	63
	"اسرار جهان را نه تو دانی و نه من"	67
79	دین همچون پاسخ اضطرابی به ترس، یأس و اضطرابات نوع فلسفی	
	یک) خلقت دین و جادو به دست انسان	79
	دو) سبب شباهت بین انسان و خدایانش	83
	سه) نقش انقلابات اساسی در گسترش باور دینی	84
93	چهار) گذر تاریخی دینداری و جادوگری تا به امروزه روز	
	پنج) همانندی مواد مسکن و مخدر دینی و غیردینی	100
102	شش) اثرات جانبی تخریب کننده مواد مسکن و مخدر دینی	
106	هفت) اثرات جانبی تخریبی مواد مسکن و مخدر ادیان نیز متفاوت اند	
	<b>فصل دو- "به کجا میروم آخر نمائی و ظنم؟"</b>	115
	روزنه های فلسفی	115
	یک) داده های علمی و فلسفی در مقابله با ادعاهای دینی	115
119	دو) قوانین ناظر بر تحولات ماده، مسیر رو به فردای بعد از مرگ را ترسیم میکنند	
122	سه) تکوین تاریخی رو به رشد اشکال و انواع موجودات زنده	
	فلسفه مرگ و زندگی از گیاه تا به انسان	127
	<b>فصل سه- مرگ برای زندگی در ناکجاآبادهای آتی</b>	143
	قوانین ناظر بر ماده عمومیت دارد	143
	مرگ لازمه زندگی است	155
	جبر مخفی شده در گزینشهای آزادانه انسان	162
	<b>فصل چهار- احتمال ناممکن بازگشت و رستاخیز</b>	169
	"برمیگردیم گل نسرین بچینیم"	169
177	چرا تکوین و تبدیل علمی به کلی با تناسخ ایده آلیستی متفاوت است	

- 178 یک) تناسخ به چه معنی است  
 181 دو) اما روح چیست؟  
 187 سه) گردش تاریخی پیدایش روح  
 194 چهار) تعارض ادعاهای ذهنی با داده های علمی و عینی  
 197 آیا بازگشت و رستاخیز بعد از مرگ ممکن است؟  
 197 یک) جمع ناممکن اجزاء فروپاشیده در اشکال و انواع مختلف هستی  
 200 دو) احتمال ناممکن رستاخیز مردگان  
 210 سه) دردهای فلسفی ناشی از ادامه سفر تاریخی جاری

## **بخش دوم- نوری در انتهای تونل تاریک زندگی**

### **فصل یک- خیالهای علمی-فلسفی تسلی بخش**

- 217 یک) ریشه های دردهای فلسفی افزوده  
 217 دو) دو نیمه و دو سرنوشت  
 227 سه) ممانعت از نابودی ارثیه های فرهنگی  
 232 چهار) راه چاره دردهای فلسفی  
 236 نتایج اخلاقی حاصل از این درک و فهم  
 241 نویدهای فردا نگر: "باش تا صبح دولتت بدمد ..."  
 251 یک) احتمال جهش تکاملی علم و دانش  
 252 دو) احتمال جهش در جریان تکوین بیولوژیکی نوع انسان  
 257 سه) احتمال تماس با "از ما بهتران"

### **فصل دو- ابعاد متفاوت آنسوی خط گذر**

- 275 کنشها و واکنشها  
 275 یک) نویدهای دور دست  
 280 دو) "نوشدارویی که بعد از مرگ سهراب آمدی"  
 283 احساسات تلخ "بر باد شدن" در ابعاد جدید  
 283 یک) اعتراف به دردهای فلسفی ناعلاج بشر  
 285 دو) ترس و اضطراب محصول آگاهی از داده های علمی نیست  
 290 سه) برگردان آرزوی زندگی ابدی  
 295 چهار) درد از دست دادن پدر بزرگ یا شادی تولد نوه اش؟  
 298 پنج) زمان و مکان در ابعاد جدید حیات

## سرآغاز

"آنانکه محیط فضل و آداب شدند  
در جمع کمال شمع اصحاب شدند  
ره زین شب تاریک نبردند به روز  
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند"<sup>1</sup>

به طور معمول، انسان هوموسپین به انگیزه مغز توانمند و فعال اش، در زمانی از پروسه تکوین مغز و اعصابش، به موضوع "بودن و نبودن"<sup>2</sup> خود و جهانش می اندیشد و سؤالاتی را که به طور ماهوی فلسفی اند، برای خود و دیگران مطرح میسازد. این سؤالات به طور معمول برای خیلی ها در سنین نوجوانی و جوانی مطرح میشوند و سپس در

---

<sup>1</sup> غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری معروف به حکیم عمر خیام نیشابوری (1130-1047) میلادی، فیلسوف، ریاضیدان، ستاره‌شناس و رباعی سرای ایرانی است. وی در ریاضیات، علوم ادبی، دینی و تاریخی استاد بود. نقش وی در حل معادلات درجه سوم و مطالعاتش درباره اصل پنجم اقلیدس نام او را به عنوان ریاضیدانی برجسته در تاریخ علم ثبت کرده است. خیام با وجود تفاوت زمانی در جایی ابن سینا را استاد خود معرفی میکند (ر. ک. به ویکیپدیا).

لازم به یادآوری است که ابن سینا نیز در مورد منبع منشأ دانش خود می نویسد که علم و فلسفه را نه از منابع دینی و قرآنی، بلکه از منابع فلسفی و علمی یونانی آموخته است (ر. ک. به جلد سوم کتاب نویسنده تحت عنوان "قرائت قرآن غیر دینی"، اینواند لیت، 2008، سوئد).

<sup>2</sup>"To be or not to be, that is the question" (William Shakespeare, *Hamlet*)

دوره های بعدی زندگی، گاه به گاه تکرار شده و با محتواهای فلسفی یا دینی و مذهبی باز میگردند.

این اتفاق آغازین برای من در دوره دبیرستان پیش آمد. از سوئی ایده آلیسم خفته در فرهنگ سنتی و دینی شهر قدیمی مان، من را نیز همانند بسیاری به سمت و سوی جستجوی مقولات دینی و فلسفی سوق میدادند، ولی از سوی دیگر، تابوهای دینی نهادی شده در جامعه، راه اندیشیدن و فلسفیدن من را نیز به شکلی از اشکال مسدود میکردند. مسدود میکردند، چرا که همه تعلیمات "از گهواره تا گور" بر آن بودند که افکار جستجوگری که به ایجاد شک و تردید در باورهای دینی منجر میشوند، شیطنانی اند. جرم دینی و گناه نابخشودنی به حساب می آیند و از سوی الاله<sup>3</sup> جبار و قهاری<sup>4</sup> که مخالف هرگونه سؤال و تردید است، بدون مکافات و مجازات نمی مانند.

\*\*\*

این تعلیمات معمولاً چنان ترس و وحشتی از تصمیمات و مجازاتهای بی حساب و کتاب در دل توده های مسلمان ایجاد میکنند که ایمان

---

<sup>3</sup> کلمه الله از کلمه الاله ریشه گرفته است. بر اساس منابع اسلامی نیز کلمه الاله از زبانهای دیگر، از آنجمله از عبرانی و سوریانی گرفته شده و سپس با افزودن "ال" عربی به اول آن به صورت کلمه ال-الاله یا الله در آمده است. این کلمه بعدها به قرآن راه یافته و در اواخر نزول قرآن، همراه با کلمه الرحمن بیش از سایر نامها و عناوین تکرار شده است. بر خلاف ادعاهای جاری که کلمه الله را کلمه خاص قرآنی عنوان میکنند، این کلمه در قبل از اسلام نیز در بین اعراب مکه و حومه رایج بود. نامگذاری پدر محمد به عبدالله گواه روشن این چگونگی است (ر. ک. جلد دوم کتاب نویسنده تحت عنوان "قرائت قرآن غیردینی"، اینواند لیت، 2007، سوئد).

<sup>4</sup> آیه 23 سوره الحشر، آیه 16 سوره رعد، آیه 4 و 37 سوره الزمر، آیه 16 سوره دخان<sup>4</sup>، آیه 4 سوره آل عمران، آیه 54 سوره آل عمران و سایر.



بسیاری بدون آنکه کاری کرده و جرم خاصی مرتکب شده باشند، همیشه خود را مجرم و گناهکار فرض میکنند و همه عمرشان را برای رهایی از مجازات گناهایی که مرتکب نشده اند به دعا و نیایش، و همچنین عجز و لابه صرف میکنند. اینان نه فقط نمیتوانند برای ردّ اتهام بی اساس گناهکاری شان دلیل و منطق بیاورند، بلکه حتی به خاطر ترس و بیچارگی ویژه ای که هر آن به وسیله دینسالاران دامن زده میشوند، قادر به ابراز هرگونه سؤال و جواب هم نمیشوند. از طرح هرگونه سؤال در زمینه های دینی و فلسفی دچار ترس و وحشت شده و هر سؤالی را در گلوی خود خفه میسازند.

بدین ترتیب، ترس از مجازات و انتقام الاله خالق، که به کرات از سوی نمایندگان این دین و حکومتهاش بازتولید و ممیزی میشوند، عمدتاً به عنوان بستری برای دوری گزیدن از انگیزه طبیعی انسانها برای کند و کاو منطقی در حول و حوش مقولات فلسفی و دینی عمل میکند.

این جریان اما، فقط در محدوده مسائل دینی باقی نمیماند، بلکه هرگونه فکر و اندیشه جستجوگر در موضوعات اجتماعی و سیاسی مبتلابه مردم و جامعه را نیز در مغزهای توده های مسلمان منجمد میسازد و هرگونه فکر جستجوگر در جامعه اسلامزده ما را به ممنوع، گناه و تابو تبدیل میسازد.

تحت این شرایط ناعلاجی، معمولاً انسانها جرأت ابراز وجود و اعتماد به نفس خود برای بیان افکار و اندیشه شان را از دست میدهند و برای رهایی روحی و روانی شان از این فشارهای روزافزون به خودسانسوری پناه میبرند.

در نتیجه، ترس و بیچارگی دامن زده شده، هم جریان اندیشیدن و طرح سؤالات فلسفی در مورد "بودن و چرا بودن"، و "از کجا آمدن و به کجا

رفتن" را متوقف میسازند، و هم بر زبانهای نقاد در سایر حوزه ها و موضوعات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قفل زده و مانع آشکار شدن هر گونه فکر و نظر نقادآمیز در جامعه میشوند.

این همه سکوت را بر پرسش، و همچنین تبعیت و تقلید را بر اندیشیدن و ابراز رأی منطقی حاکم می سازند.

این است که برای انسان جامعه اسلامزده ما راهی نمی ماند جز آن که از هرگونه تفکر و سؤال نقادآمیز فلسفی و دینی دوری گزیند و حتی اگر در خواب و بیداری هم به طور ناخواسته سؤال نقادآمیزی به مغزش راه یافت، خود را برای افکاری که شیطانی تلقی میشوند، محکوم سازد و به مجازات برساند. خود را مورد انواع آزارها قرار بدهد، به گرسنگی و عبادتهای دردآور مجبور بسازد و به پرداخت جریمه و دادن نذر و نیاز محکوم سازد.

چنین است که هرگونه بحث و فحص نقادآمیز در موضوعات ناظر بر مقولات فلسفی و دینی از برنامه زندگی جمعی و اجتماعی مردم حذف و به فردی و خصوصی تبدیل میشوند. "اسرار مگو" میشوند. بیان، انتشار و اشاعه شان در بین توده مردم ناممکن شده و به تابو تبدیل میشوند.

در یک چنین شرایطی، اگر کسی باز هم نتواند از کنکاش فکری در امور دینی و از طرح سؤال در مورد کشف حقیقت "هستی و وجود" خود و جهانش خودداری بکند، ناگزیر باید از افشاء اندیشه هایش دوری بگزیند و به طور داوطلبانه به خودسانسوری و تنهائی اجتماعی تن بدهد. این البته به معنی ایزوله کردن خود از مناسبات اجتماعی و فرهنگی جامعه مرعوب شده است. همانند دوری گزیدن از جامعه معتاد به نی سواری در "شهر نی سواران" است.

البته بر کسانی که باز هم برای اجتماعی کردن پرسش و پاسخهای فلسفی و دینی شان اصرار بورزند، همان می‌رود که بر هر دگراندیش افشا شده‌ای که مهر کافر خورده است.

\*\*\*

من محصل نوجوان نیز خیلی زود با این سنتها، و عرف و عاداتهای دینی و اجتماعی آشنا شدم و خیلی جوان با این ترس و نگرانی دائمی از مجازات الاله خالق و نمایندگان زمینی اش آشنا شدم. اساساً این ممنوعیتها و تابوهای دینی و فرهنگی، ایمان آوردن کورکورانه به ادعاهای رایج دینی و تبعیت از پاسخهای کلیشه‌ای دینسالاران را به تنها راه ممکن تبدیل می‌سازند. این همه اما، انگیزه فکر کردن در موضوعات ممنوع را در من یکی از بین نبردند و گرایش درونی ام به سؤال کردن، به هر پاسخی قانع نشدن، و در برابر هر ادعای دینی و سنتی غیرمنطقی زانو نزدن را متوقف نکردند.

با این وجود، من محصل نوجوان نیز برای رهائی از ترس گناهکاری و مجازات به راه ممیزی افکار خود رانده شدم. من نیز خیلی زود فهمیدم که مانع جریان اینگونه سؤالات و افکار نوعاً فلسفی و دینی در خود بشوم، ولی وقتی دیدم که از عهده منع این نوع گرایشات طبیعی و انسانی در خود بر نمی‌آیم، به راه خودسانسوری و خصوصی کردن آنها رفتم. از طرح این سؤالات در بین همسالانم و افشاء این نوع گرایشات جستجوگرانه در بین اطرافیانم خودداری کردم.

\*\*\*

در این دوره و شرایط بود که با جمعی از دانشجویان دانشگاهها که تابستانها برای دیدار نزدیکانشان به شهر قدیمی و نه چندان بزرگ ما

برمی‌گشتند، آشنا شده، و نشست و برخاست کردم. طبیعی است که در یک چنین حال و هوایی، بیش از اندازه به دانش و دانشجوئی بهاء میدادم و بسیاری از افکار و ایده‌های بیان شده از سوی آنان را به گرمی به دل می‌گرفتم. روزی یکی از آنان، که حالا میدانم اطلاع چندانی هم از انیشتین<sup>5</sup> و دستاوردهای علمی اش نداشت، با آب و تاب تعریف کرد که "انیشتین قبل از مرگش مشغول نوشتن فرمول خدا بود، ولی اجل فرصتش نداد و کارش به نتیجه نرسید!".

این حرف از جنبه‌های مختلف برای من محصل غرقه در سؤالات بی‌پاسخ و ممنوع فلسفی و دینی، جالب و جاذب آمد. به سادگی در مغز جستجوگرم نشست و حتی مدتی به مشغولیت ذهنی و فکری ام تبدیل شد. با خودم گفتم که "اگر انیشتین می‌توانست فرمول خدا را بنویسد، چرا من نتوانم!". و شروع کردم.

درک و فهم آنزمان من، چه از فرمول نویسی یا از ماهیت خدای خالق مورد ادعا، فقط تا به اینجا قد میداد که خدا را مجموعه‌ای از عناصر طبیعی به اضافه نیروی خالق و کنترل‌کننده این عناصر فرض بکنم و با انتخاب حروف لاتین برای این عناصر، فرمولی فراهم بیاورم. جالب آنکه امروزه می‌خوانم که نحوه درک و فهم ساده اندیشانه آنروزی من از خدای خالق مورد ادعا، در جهان امروزی کلی هم طرفدار و

---

<sup>5</sup> Albert Einstein 1879-1995 فیزیکدان. او بیشتر به خاطر نظریه نسبیت و به ویژه به خاطر ارائه فرمول هم‌ارزی جرم و انرژی شهرت جهانی یافته است. او همچنین در بسط تئوری کوانتوم و مکانیک آماری سهم عمده‌ای داشت. اینشتین در سال ۱۹۲۱ جایزه نوبل فیزیک را برای خدماتش به فیزیک نظری و به خصوص به خاطر کشف قانون اثر فوتوالکتریک دریافت کرد.

مرید دارد و در واقع، در بین برخی از فرقه های خدانشناس (ته ایست<sup>6</sup>، متضاد "آ ته نیست") چهارگوشه جهان، فکری جا افتاده است. البته من پس از مدتی این فرمول خصوصی شده ای را که آنهمه ذهن ام را به خود مشغول کرده بود، به فراموشی سپردم و به یادش هم نیاوردم تا به این روزها که انگار دوباره خود را در همان آب و هوا حس میکنم!

\*\*\*

امروزه مقایسه این دو دوره دیروز و امروز، و ارزیابی ساده گرایانه و کودکانه بودن افکار و ذهنیات آنروزی ام، من را با این سؤال رو در رو میسازد که:

- "به راستی من امروزه چه میکردم اگر آنروزها امکان انتشار این فرمولی را که امروزه نوعاً کودکانه می یابمش، یافته بودم و آنرا منتشر کرده و به میان مردم برده بودم؟
- امروزه راجع این فکر و کارم چه قضاوتی میداشتم، به خصوص اگر در این مدت، تعدادی هم به این فکر و فرمولی که امروزه ساده نگرانه و کودکانه ارزیابی اش میکنم، باور کرده و بر اساس آن فکر و اندیشه، و راه و روش ساخته بودند؟ امروزه چه جوابی به آنها و به خودم میدادم؟

دارم فکر میکنم که جواب امروزه من در مورد انتشار احتمالی این یا هر نظر و فرمولی که امروزه ساده نگرانه، ابتدائی و حتی خطا و نادرست ارزیابی میکنم، نه حاوی پیشیمانی و نه شرمندگی می بود.

---

<sup>6</sup> Theist, teist.

نمی بود، چرا که من در آنموقع فقط تا این حد و اندازه بلد بودم. سواد، دانش و دانائی ام تا به این حد و اندازه قد میداد. چرا که من در آنروز، به صحت آنچه منتشر کرده بودم، یقین داشتم و فکر میکردم که باید این دستاوردهای فکری، فلسفی و دینی را با دیگران هم قسمت بکنم. از این رو، در چنین حالتی می بایست امروزه به خودم میگفتم:

- خوب، مهم این نیست که امروزه این فکر و فرمول را ابتدائی می یابی، مهم این است که تو در آنزمان یک فکر فلسفی داشتی و آنرا با دیگران در میان گذاشته بودی. در واقع، هیچ کسی برای انتشار نظریات و آثارش در انتظار نائل شدن به تکامل نهائی فکر و اندیشه اش نمیماند. نمیماند، چرا که کسی نمیداند کی و چه زمانی به این حد کمال و کفایت عقلی و فکری رسیده یا خواهد رسید.

این است که اگر چنین اتفاقی هم افتاده بوده و این درک و فهم فلسفی ابتدائی آنروزی ام منتشر شده و باقی مانده بود، امروزه با این ارزیابی جدیدم، قضاوت من این نمیشد که خودم را برای انتشار درک و فهم آنروزی ام محکوم بکنم. بلکه این میشد که به خودم بگویم:

- مهم آن است که تو در آنزمان و با وجود آنهمه موانع دینی و فرهنگی به یک تولید فکری و فلسفی دست زده بودی. مهم آن است که تو در این تولید فلسفی از تمام توان فکری، ذهنی و منطقی ات مایه گذاشته بودی. مهم آنست که تو تا حد ممکن، برای یاد دادن مسئولانه و صادقانه افکار و اندیشه هایت تلاش کرده بودی، و آنچه را که درست و کامل تشخیص میدادی در طبق اخلاص نهاده و با دیگران قسمت کرده بودی. مهم آن است که تو به تبعیت از اخلاق مسئولانه هر انسان اندیشمند،

دانستنیهای خود را با صداقت تمام با دیگران در میان گذاشته و منتشرشان کرده بودی".

درست است! در صورت انتشار و ماندگاری آن فکر کودکانه ام، من با وجود ارزیابی نقدآمیز امروزی ام، نه تنها از انتشار آن احساس شرمندگی نمی‌کردم، بلکه حتی از ورای این زمان طولانی، غرور روشنفکرانه آن محصل نیم‌وجبی‌پی را که توانسته بوده به چنین موضوع بنیادی و ممنوع بپردازد، قسمت می‌کردم. خود را در کنار آن نوجوان اندیشمندی! می‌یافتم که جرأت کرده بود در امور و موضوعاتی که در شهر و جامعه مذهبی اش تابو و گناه به حساب می‌آمدند فکر و بررسی بکند، و ماحصل آنرا به صورت نظریات دینی و فلسفی تولید کرده و به دیگران برساند.

میتوان فکر کرد که اگر در آنروز، آزادی قلم و انتشار، و همچنین، سنت نقد آزادانه آثار و عقائد در کشور و جامعه من و ما وجود میداشت، این کار و تولید ولو ابتدائی اما صادقانه و متهورانه، می‌توانست مورد نقد و بررسی آزادانه قرار بگیرد، و حتی به بحثهای فلسفی عمیقتری دامن بزند. در آنصورت، بسیاری هم می‌توانستند وارد یک بحث وسیع و عمیق دینی- فلسفی بشوند و شاید هم با نقد علمی و فلسفی این فرمول ابتدائی، اندیشه زیربنائی آنرا به مراحل بالاتری ارتقاء میدادند.

بدین معنی، آنچه درست نبود، تولید و انتشار احتمالی این کار فکری ولو ابتدائی نبود، بلکه فقدان آزادی اندیشه و بیان، به خصوص در امور دینی و فلسفی، در شهر و جامعه من و ما بود. تابو بودن نفس فکر کردن و گناه شمرده شدن نفس دگراندیشی دینی- فلسفی، به خصوص در مورد وجود الاه خالق مورد ادعا بود.

\*\*\*

حالا چرا به یاد این خاطره افتاده ام و چرا دارم فکر و اندیشه آنروزی ام را به بحث میکشم؟

گفتم که پس از چندین دهه، امروزه خود را از نو در همان حال و هوا می یابم. پس از چندین دهه، یکبار دیگر، ولو در مکان و زمان متفاوتی، خود را با سؤالات فلسفی مشابهی رو در رو می بینم. با این تفاوت که آنروزه بر آن بودم تا فرمول خدائی را بنویسم که هیچ نظر نقادآمیزی در مورد و موضوع "بودن و چرا و چگونه بودنش" نداشتیم، در حالی که امروزه، به جای هر فرمول نویسی کلیشه ای، به ماهیت هستی، و اصل و اساس بودن و چرا بودن می اندیشم. به ماهیت نه فقط این یا آن موجود فرابشری مورد ادعا، بلکه بیش از همه، به ماهیت و منشأ هستی خود و جهانم می اندیشم. به "از کجا آمدیم و به کجا رفتیم" و چرائی و چگونگی های فلسفی آنها می اندیشم.

می اندیشم، نه برای آنکه از نو فرمول دیگری بنویسم. می اندیشم برای آنکه بودن و شدن خود و جهانم را به درستی درک و فهم بکنم. برای آنکه به سؤالهای فلسفی ام در مورد مقوله های اساسی بودن و نبودن، و مرگ و زندگی پاسخی در خور بیابم.

\*\*\*

تفاوت دیگر دیروز و امروز همچنین در این است که من آنروزه جوان و کم تجربه ای بودم. تحصیلات کلاسیک و اطلاعات عمومی کافی نداشتیم. از محیط آکادمیک دور بودم. از دسترسی به اطلاعات اینترنتی محروم بودم و در واقع خود را از بسیاری جهات "اندر خم یک کوچه"<sup>7</sup>

---

<sup>7</sup> برگرفته از منطق الطیر عطار.



می یافتم. امروزه اما، خود را هم از نظر سنی و هم علمی و فلسفی در اوج بلوغ شخصی ام می یابم. منظورم این نیست که امروزه مثلاً "هفت شهر عشق را"<sup>8</sup> گشته ام، بلکه خود را در اوج تاریخ زندگی فردی دیروز و فردایم می یابم. دیروزی که مثال آن جوان "اندر خم یک کوچه عشق"، همه فردا را برای جستجوهای فلسفی در پیش رو داشتم، و فردائی که به بیان حکیم عمر خیام، دیگر دوره شادی استادی ام رو به سپری شدن نهاده است:

"یک چند به کودکی به استاد شدیم  
یک چند ز استادی خود شاد شدیم  
پایان سخن شنو که ما را چه رسید  
از خاک برآمدیم و بر باد شدیم"

\*\*\*

تفاوت دیگر دیروز و امروز همچنین در این است که آنروزه به وقت نوشتن آن فرمول ابتدائی، به صحت فکر و کارم یقین و ایمان! داشتم، در حالی که امروز، نه همان اندازه به صحت امور مطمئن هستم و نه فکرمیکنم که "یقین و ایمان" در مورد این مقولات فلسفی، ترمهای درستی اند.

امروزه من نویسنده این سطور حتی مطمئن نیستم، یا به خودم اجازه میدهم تا مطمئن باشم که همه توضیحات، قوانین و قانونمدهائی که من نویسنده از داده های علمی استخراج کرده و در بخشهای آتی کتاب آورده ام، صد در صد صحت دارند. مطمئن نیستم یا نباید باشم، چرا که قبل از همه، علم و فلسفه موضوعاتی نسبی اند. صحت شان نسبی است!

---

<sup>8</sup> پیشین.

و نه فقط آن، بلکه حتی بر اساس معیارهای رشته علم شناسی<sup>9</sup>، هیچ داده علمی، نمیتواند مطلق، ثابت و دائمی باشد.

این در حالی است که امروزه، هر دقیقه و ساعت، داده ها و دستاوردهای علمی و فلسفی بیشتر و بیشتری بر روی هم تلمبار میشوند و به طور مستمر بر عمق و سطح دانشهای پیشین می افزایند. اینهمه باعث شده که امروزه حجم دانستنی ها و دستاوردهای علمی و فلسفی بشر، بیشتر به دریای عمیق و وسیعی بماند که به تبع تحول و تکوین دائمی اش، هر آن موج روی موج می افزاید. دریائی که نه همه محتوای در حال توسعه اش برای یک فرد و کار تحقیقی اش قابل دسترس است، و نه ثبت و ضبط این همه در مغز و فکر یک یا چند نفر میگنجد.

این است که امروزه نه دسترسی به همه علم و دانش امکانپذیر است و نه یک فرد به تنهایی میتواند همه دانستنیهای موجود، حتی در یک موضوع و مقوله معین را در یک جا گرد هم بیاورد. در واقع، امروزه مثال "همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاده اند"<sup>10</sup> بیش از هر زمان دیگر صدق پیدا میکند.

این چگونگی ها همچنین باعث میشوند تا من نویسنده از نظر تعیین سطح کیفی و میزان صحت داده هائی که از این دریای مواج برداشت کرده ام دچار تردید و نگرانی شوم، و از همان رو هم، خاطره فرمول نویسی دوره نوجوانی ام را به خاطر می آوردم. در این رابطه هم هست که برای اعاده اطمینان خودم، به راه ارزیابی آن خاطره فرمول نویسی میروم و از آن طریق به خودم امیدواری میدهم که:

---

<sup>9</sup> Scientology

<sup>10</sup> قابوسنامه. ر. ک. به شاهنامه فردوسی که گفت:

و لیکن پراکنده با هر کس است

چنین داد پاسخ که دانش بس است

- مهم آن نیست که حرفها، نوشته ها و نتیجه گیری هایت در مسائل علمی و فلسفی نقل شده در بخشها و فصلهای آتی این کتاب، صد در صد قطعی اند یا نه. مهم آن است که آنچه را که در این فصول آورده ای، بر اساس ارزیابی مسئولانه خودت، از طریق روشهای علمی و منطقی استخراج شده اند و هم از آنرو صحت دارند، یا باید باید صحت داشته باشند.
- مهم آن است که تو برای استخراج این دستاوردهای علمی از حداکثر دانش و دانائی ات بهره گرفته و اینهمه را در بستر تجربیات و تحقیقات دینی و فلسفی دراز مدت گذشته ات پیش برده ای. مهم آنست که تو با این حد و اندازه از خرد و دانائی، و همچنین با این توان علمی و فلسفی ات، جهان و هستی ات را همانگونه که می یابی و ارزیابی میکنی، توضیح داده و میدهی.
- مهم آن است که تو با توانائی فکری کم و زیاد امروزی ات، بینشی در مورد گذشته و آینده خود و جهانت شکل داده ای. و آنچه را که از نظر تو علمی و منطقی است، بدون هرگونه رتوش، سانسور یا ظاهرسازی، همانگونه که می یابی و می فهمی، مطرح کرده و عرضه می کنی. آنچه را که از بودن و شدن دیروز، امروز و فردای خود و جهانت درک و فهم میکنی، مسئولانه و صادقانه، با خود و دیگران در میان میگذاری. در میان میگذاری،
- نه برای آنکه مطمئنی که همه آنچه تو درک و فهم میکنی به تمامی درست اند،
- بلکه برای آنکه همه آنچه مطرح میکنی، بر اساس دانستنیهای زیربنائی تو و از طریق داده ها و روشهای علمی و منطقی به دست آمده اند.

به خودم میگویم:

- مهم آن است که تو با جمع‌بندی اندیشه‌هایت در این مقولات فلسفی و دینی، برای توضیح هستی و زندگی‌ات کوشیده و میکوشی. مهم آنست که تو با انتشار این درک و فهم بدون سانسور از خلقت و پیدایش، و اول و آخر خود و جهان‌ت، وظیفه شهروندی علمی و فلسفی خود را به انجام رسانیده و میرسانی.
- بعد از این دیگر به عهده دیگران است که محصول کار تو را بخوانند یا نخوانند. نخوانند و بگذارند تا آنچه تولید شده در تاریخ تفکرات فلسفی این جامعه مدفون و گم شود، یا بخوانند و برای درک و فهمش بکوشند. بخوانند و مورد نقد علمی و فلسفی‌اش قرار بدهند، و بعدش هم اگر توانستند، با ادامه این بحثها، اندیشه و دستاوردهای علمی و فلسفی تو را به سطح بالاتری حمل کرده و به دیگران برسانند.

\*\*\*

ناگفته نماند که نویسنده این سطور نیز بر این واقعیت تلخ واقف است که امروزه بسیاری از نسل کتابخوان ما دچار یک بحران عمیق خواندن، یادگرفتن، بازاندیشیدن، و تعمیق درک و فهم از جهان و هستی‌اند. میدانیم که این شرایط چیزی جز نتیجه و محصول سانسور سیاه درازمدت در ایران نیست. ناشی از آن است که آزادی بیان و انتشار به کلی از بین رفته و رژیم اسلامی متکی بر حمایت نواستعماران جهانی توانسته با برخورداری از تکنولوژیهای پیشرفته شرکت‌های امپریالیستی چهار گوشه جهان راه دسترسی مردم ایران به آثار رهائی بخش و اندیشه پرور را ببندد و حتی اندک سایتهای کتاب اندک نویسندگان فعال ایرانی در خارج از کشور را به روی خوانندگان ایرانی ببندد.

در این حال و هوا البته که شرایط نه برای درک و فهم عمیق مقوله های فلسفی و دینی، و نه برای بازنگری و نقد افکار و اندیشه های دینی و فلسفی خود و دیگران فراهم است. بدیهی است که این شرایط وارونه تاریخی مستقیماً تیشه بر ریشه رشد و توسعه تحقیقات و انتشارات آثار علمی و فرهنگی میزند، اما... .

اما این همه من نویسنده را ناامید نمی کند. ناامید نمی کند، چرا که امروزه دیگر خود استراتژی سازان جهانی هم انکار نمیکنند که بساط ممیزی، و سانسور و سرکوب استعمارگران دینی وظیفه خوار دارد به پایان نگارش تاریخ جنایتها و خیانت هایش نزدیک و نزدیک تر میشود. نظام نواستعماری<sup>11</sup> بنیادگرائی اسلامی دارد می رود که در باطلاقی که خود فراهم آورده، فرو رود.

در نتیجه، باید امیدوار بود که توده های تحت استعمار دینی امروزی، به زودی سیاهچالهائی را که بنیادگرایان اسلامی در پشت شعارهای توخالی دینداری شان مخفی کرده اند، تشخیص بدهند، و به دروغین بودن معجزات این پیامبران دروغین عصر جدید پی ببرند.

در اینصورت، باید امیدوار بود که به زودی فرصتهای جدیدی برای حرکات فکری توده های معترض به وجود بیاید. به زودی نسل کتابخوان جدیدی برپا بایستد و از نو، جستجو و مطالعه مطالب علمی و فلسفی آگاهی دهنده به رسم رهائی از تلقینات بنیادگرائی تبدیل شود.

---

<sup>11</sup> نو استعماری یا استعمار نو به معنی مناسبات استعماری مبتنی بر رکود و تاراج مواد اولیه در این دوره جهانی شدن سرمایه و سرمایه داری به جای بهره گشی امپریالیستی بی است که در زمان رژیم پیشین حداقل به گردش سرمایه مونتاز و حاشیه ای کمک میکرد (ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه شناسی نجات ایران، اینواند لیت، 2011، سوئد).

باید امیدوار بود که به زودی توده های میلیونی ما از نو خود را نیازمند دانش و دانائی های نوین ببینند و خواندن کتاب و یادگرفتن هر چه بیشتر را به راه و رسم تدارک رو در روئی با ایدئولوژی های "نواستعماری" حاکم تبدیل شود. در آن صورت، باید امیدوار بود که این و کتابهایی از این دست نیز به زودی خوانندگان خود را پیدا بکنند و به تعبیر فروغ فرخزاد "پرستوها در گودی انگشتان جوهری ام تخم" بگذارند. این ارزیابی و امیدواری ناشی از آن، از جمله از انگیزه های نویسنده این سطور برای پیشبرد این تحقیق و انتشار بیرونی نتایج این کند و کاو علمی و فلسفی است.

\*\*\*

بحثهای علمی در فصول پایانی این کتاب، بیش از آنکه از منابع معینی نقل شده باشند، حاصل برداشتهای شخصی نویسنده از داده های علمی در مورد قوانین طبیعی و قانونمندیهای ناظر بر گردش چرخ جهان است. این است که کیفیت این بحثها به طور مستقیم با سطح دانش و دانائی علمی و فلسفی نویسنده این سطور مرتبط است. از این رو، میتوان فکر کرد که اگر دانش علمی و فلسفی این نویسنده، زمینه های وسیع تری را در بر میگرفت و در کیفیتهای بالاتر از این قرار میداشت، این بحثها هم میتوانستند از کیفیت های بهتر و بالاتری برخوردار شوند. به طور مثال، شاید اگر نویسنده دارای تحصیلات و درجات آکادمیک در علوم "طبیعی"، "فضاشناسی" و "بیولوژی" هم می بود، بحثهای فصول آتی در مورد نتایج تکوین تاریخی ماده را بهتر و عمیق تر از این استخراج میکرد، و حتی شاید قانونمندیهای حاکم بر تحولات درونزای ماده و اشکال مختلف هستی را با جزئیات بیشتری جمعبندی کرده و پیش میبرد.

این اعتراف تکراری به محدود، نسبی و فردی بودن داده های بحثهای فصول آتی البته که به معنی اعتراف نویسنده به ناقص یا نادرست بودن این داده ها و دستاوردها نیست. به این معنی هم نیست که نویسنده تن به حداکثر تحقیق و بررسی ممکن نداده، در مراجعه به مآخذ قابل دسترس، کوتاهی و سستی به خرج داده، یا دانش و آگاهی بی را که برای وی قابل دسترس بوده از قلم انداخته است.

